

به نام آنکه فرصت داد ما را

سخن سردبیر

تربیت معلم در ایران: افتخار به کدام گذشته؟ امید به کدام آینده؟

ایرانیان بر این باورند که دارای گذشته‌ای پررونق در حوزه علم هستند. با کدام شاخص می‌توان چنین ادعایی را ارزیابی کرد؟ یکی از شاخص‌های اهمیت یک پدیده در حیات اجتماعی، «ارزش آن در زندگی مردم» و «استمرار آن در زمان» است. منظور از ارزشمندی در حیات اجتماعی آن است که عامه مردم در زمانی که به آن افتخار می‌شود، به آن پدیده بها داده باشند و آن پدیده و امور مربوط به آن را، قدر شناخته باشند. منظور از استمرار، آن است که آن پدیده در حیات اجتماعی بر دوش و دست مردم، استمرار حیات یافته و با هر نسیمی مخالف، از جای به در نشده باشد.

یکی از این افتخارات حوزه علم، عنایت ایرانیان به نهادهای علم است که نمود آن را وجود «دانشگاه جندی شاپور» قلمداد می‌کنند. گفته می‌شود که در زمان فعالیت نهاد مذکور، دارای شکوه و عظمت و قابلیت و اثر فراوان بوده است. همچنین است «نظامیه‌های سبزوار و نیشابور». برخی بر این باورند که «ربع رشیدی» نیز دارای چنین ارزش و اعتباری است. در اینکه حوزه علمیه اصفهان در زمان صفویه به عنوان یک نهاد موثر اجتماعی عمل کرده است، کمتر تردید می‌شود. اما این نهادهای علم در ایران، چگونه تشکیل شده و تا چه زمان استمرار حیات داده‌اند؟

تأسیس هر یک از این نهادها را می‌توان با تصمیم یک حاکم یا یک سلسله حکومتی در پیوند دید. تا آن حاکم بر مسند قدرت بوده است، آن نهاد علمی نیز چراغی روشن داشته و چون از صدر قدرت فرود آمده، نهاد علمی نیز بی‌رونق شده است. یعنی چنین بوده که در ایران، به پشتوانه قدرت حکومت صاحب نهاد علمی بوده‌ایم و هر گاه حاکمان بدان عنایت نداشته‌اند، از علم و عالم در حیات اجتماعی خبری نبوده است. شاید بتوان نشانه‌هایی از چنین باور و عملی را امروز نیز در حیات اجتماعی مشاهده کرد. یعنی همچنان در فرهنگ عمومی

چنین باوری دارای قدرت است که چشم به دستان و افعال حاکمان می‌دوزیم تا بیایند و کاری در حوزه علم بکنند.

نهاد علم در ایران، از جمله نیازهای حیات اجتماعی نبوده و البته امروز هم همچنان نیست. نهاد علم به مانند یک تزئین یا کار بی‌حاصل صاحبان قدرت قلمداد شده است و با تغییر و روی کار آمدن حکومت‌های جدید، به سبب انتساب نهاد علم به خاندان پیشین، بساط آن نیز همچون خاندانش برچیده شده است. اصولاً، نهاد علم از آن ملت و در دستان ملت قرار نداشته است. این ویژگی نهاد علم در ایران، آن را به پاره‌ای از تن حکومت تبدیل کرده است. چنین تصویری از نهاد علم، بی‌تعلقی ملت را در پی داشته؛ به گونه‌ای که ملت نسبت به بود و نبود آن «بی‌تفاوتی» اختیار کرده است.

از این منظر، تاریخ نشان می‌دهد که نهاد علم با حضور حاکمان خوب پدید آمده و قوت گرفته است. خواجه نظام‌الملک به تأسیس نظامیه‌ها پرداخت و تا او بر سریر قدرت بود، نظامیه‌ها هم قدرتمند عمل می‌کردند و با نبود او، آنها نیز از رونق افتادند و کسی برای احیای آنها اقدام نکرد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز به تأسیس ریح رشیدی اقدام کرد و با نبود قدرت پشتیبانی ایشان، آنها نیز به نابودی گراییدند. میراث امیرکبیر در دارالفنون نیز با همین سرنوشت همراه بوده است. این است که ما امروز دارای یک نهاد علمی همانند آنچه در انگلستان و فرانسه و روسیه و آمریکا شاهدیم، نیستیم. حتی در جهان اسلام نیز شاهد بقای طولانی مدت «الازهر» در مصر هستیم اما چنان وضعیتی را برای نهادهای پررونق‌تری در ایران نمی‌بینیم. علت این را می‌توان در «فقر ارتباط» و «فقر تعلق» جستجو کرد. یعنی نهاد علم در ایران در ارتباط با مردم شکل نگرفته است و مردم نسبت به آن احساس تعلق نمی‌کنند. اینکه صاحب نهاد علم، حاکمان قلمداد شده‌اند، عامل اصلی استمرار نیافتن این نهاد است. حتی وقتی با اشخاص عالم نیز مواجه هستیم، همچنان پای حکومت و قدرت در میان است. علم در تاریخ ایران، سازنده و تولیدکننده قدرت نبوده است؛ بلکه در حاشیه امن حاصل از قدرت، ارتزاق کرده است.

همین وضعیت در تربیت معلم هم جاری است. دارالمعلمین که با دستور و توافق حاکمان قاجار در سال ۱۲۹۷ در ایران تأسیس شد، از همان ابتدا در دامان حاکمیت عمل کرد. یعنی امری حکومتی که با اراده حکومت می‌توانست فراز و فرود یابد. چنین نیز شد. با تغییر

حکومت قاجار و تشکیل حکومت پهلوی، «معلم» دارای رسالتی اساسی در توسعه «تجدد» و پیشبرد «ترقی» شد. این نقش معلمان یا این انتظار از معلمان، سبب شد تا برای تربیت و حرمت آنان، تصمیماتی متفاوت اتخاذ گردد. گرچه رضاشاه در این ارتباط به تعطیلی تمام‌عیار تربیت معلم حکومت پیشین فرمان نداد، اما به دگرگونی آن برای کمک به تحقق اهداف مورد نظر اقدام کرد.

در طی دوره حاکمیت پهلوی، تربیت معلم در دو حرکت یا رویکرد به طور جدی دنبال شد: رویکرد تربیت معلم دانشگاهی و رویکرد تربیت معلم مدرسه‌ای. در حرکت تربیت معلم دانشگاهی، که بنیانگذاری تربیت معلم در آن بستر بوده است، قواعد مدارس عالی‌بر تربیت معلم حاکم بود و بعداً دانشگاهها محل اجرای آن شدند. این تربیت معلم که از ابتدا بر سطوح بالاتر معلمی تمرکز داشته است، خود را به طور جدی پای‌بند قواعد آموزش عالی دانسته و به آن افتخار کرده است. در حرکت تربیت معلم مدرسه‌ای، نوعی نظام تربیت نیروی انسانی پدید آمد که به شیوه اسفنجی بتواند به نیازهای متغیر آموزش و پرورش پاسخ گوید و البته به موازین آموزش عالی خود را گرفتار نکند. تربیت معلم تحت این رویکرد، به طور سنتی در دامان «آموزش و پرورش» فعالیت کرده است و اصولاً خود را دارای صلاحیت بیشتری برای تربیت معلم برای عمل می‌دانسته است.

طی سالهای شکل‌گیری نظام‌های دوگانه تربیت معلم در ایران، نه پهلوی به دستاوردهای تربیت معلم قاجار توجه کرد و نه جمهوری اسلامی به دستاوردهای تربیت معلم پهلوی. اگر نبود الزام اجتماعی برای توسعه نظام آموزشی، شاید کالبد آنها نیز استمرار حیات نمی‌داشت. در این موضوع مهم اجتماعی، حتی استمرار «نام» هم دیده نمی‌شود! تا چه رسد به استمرار تجربه! وقتی انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید و نظام مقدس جمهوری اسلامی مستقر شد، در اولین فرمان آموزشی دومین رئیس جمهور، تعطیلی تمامی مراکزی که به کار تربیت معلم مشغول بودند، مطرح گردید و این مراکز تعطیل شدند. سپس به سبب نیاز اجتماعی برای تامین معلم موسساتی تازه تاسیس شدند که نام جدیدی بر آنها نهاده شد: تربیت معلم؛ و انتظارات تازه‌ای از آنها مطرح گردید.

این واقعیت که جامعه ایران با نبود استمرار در نهادهای حوزه علم، از تجربه انباشتی آنها هم محروم بوده، واقعیتی است که با جستجوی در تاریخ، به وضوح آشکار می‌شود. همین

عنصر اساسی و خصیصه بارز فعالیت‌های حوزه علم در حوزه تربیت معلم هم جریان داشته است که «افتخار به گذشته» در این حوزه را، با تردید مواجه می‌کند. این موضوع البته مربوط به قضاوتی است بر بنیاد استمرار؛ چرا که اگر ملاک ارزیابی را «تغییر» قرار دهیم، آنگاه آنچه در این گذشته می‌یابیم همه از نوع افتخار است. ملاک استمرار از آن جهت دارای ارزش است که می‌تواند «انباشت تجربه» را ممکن سازد و این دستاورد است که زمینه‌ساز «اعتلاء» می‌شود. با تاسیس بنیادهای جدید، گرچه امکان نوآوری مهیاست، اما نمی‌توان در آن فرصت‌های لازم برای بهبود و اصلاح را فراهم آورد. تربیت معلم در ایران، تا کنون از تجربه گذشته خود به طور جدی و عمیق بهره‌مند نکرده است. هر حکومت، آن را از نو ساخته است. این «نوساختن» حسنی است که حکومت‌ها به ایده خویش بدان پرداخته‌اند و عیبی است که تجربه قبلی را نادیده انگاشته‌اند.

اکنون ما می‌توانیم با سنت فرهنگ عمومی خود، به سابقه تربیت معلم در ایران نظر کنیم و خود را میراث‌دار آن بدانیم و بر این میراث‌داری خود ببالیم؛ هرچند که در بهره‌گیری از آن تجربه بسی کم‌کاریم. باوجوداین، وظیفه عقلانی آن است که اکنون این میراث را در آینه پژوهش‌های علمی به تصویر بکشیم و خویش را در آینه دیگری، ببینیم. فصلنامه مطالعات برنامه درسی، سال صدم تاسیس «دارالمعلمین» در ایران را بهانه کرد تا چنین فرصتی را برای پژوهشگران عرصه تربیت معلم فراهم آورد و یک شماره را به پاس خدمات خیراندیشان تاریخ تربیت معلم که همّت خود را مصروف تأسیس و حفظ این نهاد ارزشمند حیات اجتماعی کرده‌اند، به بررسی میراث آنان اختصاص داده است. امید داریم که این عمل کوچک در نهضت بزرگ فعالیت‌های پژوهشی حوزه تربیت معلم ایران، بتواند گامی در خدمت اتخاذ تصمیماتی باشد که تربیت معلم را به عنوان «دُرّ یکتای» ملت، در خدمت به نظام تربیتی ایران تعالی بخشد؛ به قول حافظ:

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو	بازپرسید خدا را که به پروانه کیست
می‌دهد هر کسش افسونی و معلوم نشد	که دل نازک او مایل افسانه کیست
یا رب آن شاهوش ماه رخ زهره جبین	دُرّ یکتای که و گوهر یک دانه کیست

نعمت‌الله موسی‌پور